

نقد روانشناسی داستان یکلیا و تنهایی او، بر اساس دیدگاه فروید (بررسی ساختار شخصیت و مکانیسم دفاعی)

دکتر فاطمه مجیدی^۱

الهام بیات^۲

چکیده

در این مقاله سعی بر آن شده که انواع ساختار ذهن بر اساس نظریه فروید، یعنی نهاد، من و فرامن در داستان یکلیا و تنهایی او مورد بررسی قرار گیرد. همچنین مکانیسم دفاعی در این داستان نشان داده شده است. نهاد، لایه پنهان ذهن است که فقط گرایش به لذت دارد. فرامن آن بعد شخصیت است که عرضه کننده ایده آلهاست و کوشش بر فضایل و کمالات دارد. من، حالت متعادل کننده بین نهاد و فرامن را دارد. مکانیسم دفاعی رفتاری است که من، برای مقابله با حالت پیش آمده نشان می دهد. در این داستان میگاه، من، عسبا نهاد و آمنون، فرامن است، که در تعامل با یکدیگر رفتارهای متفاوتی دارند. شناخت مفاهیم روانشناسی، زمینه را برای شناخت و درک بهتر این اثر فراهم می کند.

کلید واژه: نهاد، من، فرامن، مکانیسم دفاعی، فروید، یکلیا

مقدمه

در باور فروید ساختار ذهن انسان یا وجود آدمی به سه قسمت تقسیم می شود که از هم مستقل هستند ولی در یکدیگر تأثیر می گذارند. سه ساخت بنیادی شخصیت را به نام های نهاد (id)، خود (ego) و فراخود (superego) عنوان کرد. در نظر فروید، تعامل و تعارض پویای این سه ساخت تعیین کننده رفتار است. در داستان یکلیا و تنهایی او این سه ساخت شخصیت را می بینیم که با رفتار و گفتار خود قصد اثر گذاری بر یکدیگر را دارند. میگاه، پادشاه شهر اورشلیم به زنی به نام تامار، که فرستاده شیطان است، دل می بندد. یاکین نبی خبر میدهد که شیطان از شهر سدوم کسی را بلند کرده و لعنت خدا با اوست. آمنون شخصیت عابدانه و زاهدانه ای دارد و پادشاه را از این خطر آگاه میکند. و در مقابل عسبا، پسرعموی شاه، شاه را تشویق می کند که از شرایط بوجود آمده باید لذت برد. میگاه در بین دو راهی گیر می کند. اگر از تامار دل ببرد تنها می ماند و اگر با او باشد شهر اورشلیم مورد خشم خدا قرار می گیرد. در این داستان میگاه من است و نقش متعادل کننده دارد او باید درون خود حالت تعادل را ایجاد کند و رفتار او در این باره همان مکانیسم دفاعی او در برابر شرایط بوجود آمده است. آمنون، فرامن است. فرامن، آن جنبه از شخصیت است که در بردارنده تمام ایده آل ها و استانداردهای اخلاقی و درونی است که ما از دیگران و جامعه کسب می کنیم. این بعد شخصیت خاستار فدا شدن بی چون و چرای شخص است برای دیگران. آمنون هم از میگاه می خواهد که از عشق خود به خاطر مردم شهر بگذرد. فرامن اصولاً در مقابل نهاد که در این داستان عسبا است، قرار می گیرد و او را طرد می کند. داستان یکلیا و تنهایی او را براساس سه جنبه وجود آدمی یعنی نهاد، من و فرامن بررسی می کنیم.

^۱ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه نیشابور fateme.majidi@gmail.com

^۲ دانشجوی کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری bayatelham22@yahoo.com

الف) ساختار شخصیت

۱- بررسی نهاد در داستان

کسب لذت انسان از طریق نهاد است، نهاد انسان اشتیاق شدید به کسب لذت دنیوی دارد. در باور فروید ساختار ذهن انسان یا وجود آدمی به سه قسمت تقسیم می‌شود. او معتقد است لایهٔ اصیل و اولیهٔ حیات انسان که صرفاً در پی لذت جویی و به اصطلاح "اهل لذت" می‌باشد، نهاد نامیده می‌شود که خصلتی ناخودآگاه دارد (زرشناس، ۱۳۸۷: ۷۸). هدف نهاد اجتناب از عدم کسب لذت است و بدون نظارت "من" و "فرمان" حالتی مخرب دارد و در نتیجهٔ آن، به اصول اخلاقی بهایی نمی‌دهد. انسان تحت کنترل نهاد که قدرت مهار نهاد را ندارد ممکن است خود را به نابودی کشاند. فرمان، درمقابل تمایلات مخرب او می‌ایستد.

عسابا، پسرعموی شاه میکاه در این داستان تجسم نهاد است. نهادی لگام گسیخته که به‌جز لذت‌جویی به چیز دیگری نمی‌اندیشد و تمام زندگی را فقط متابعت از طبیعت و هوای نفسانی می‌داند و این طبیعت سرکش را واقعیت و حقیقت زندگی می‌شمارد. اصرار نهاد بر ارضای بدون قید و شرط غرایز است (کریمی، ۱۳۸۳: ۷۵). نهاد، تنها مولفهٔ شخصیت است که از بدو تولد وجود دارد. همانطور که عسابا از ابتدای داستان در کنار میکاه است و تلاش می‌کند در هر موقعیتی شاد باشد و لذت ببرد. حتی خداوند را در جهت رسیدن به خواسته‌های لذت طلبانه می‌خواند. آنجا که دعا می‌کند: "اه ای یهوه اموال ما را حراست کن و بر آنها بیفزای، مبادا چیزی از آن کم شود، آمین".

این قسمت از وجود انسان همانند بچه عمل می‌کند و کاری به این ندارد که این چیزی که می‌خواهد شدنی هست یا نه. تنها چیزی که می‌خواهد، خواستن در همان لحظه است. مانند عسابا که حتی در موقعیت‌های پراز اضطراب به فکر خوشگذرانی با دختران اورشلیم است. او حتی به فکر شهری که در آن زندگی می‌کند و زندگی او بسته به پابرجایی آن شهر است، نیست، خداوند را حامی و نگه‌دار آن می‌داند و اندکی از اصول منطق پیروی نمی‌کند. اصرار بر خواستهٔ نا معقول کار نهاد است. عسابا در جایی از داستان به عازار پسرشاه، که برای نبرد با دشمنان اسرائیل لشکر کشیده بود، می‌گوید: "بهتر بود در شهر می‌ماندی و دختران را بازی می‌دادی، تاملان خون انسان بدوی" یا در جایی می‌گوید "من تو را در لباس جشن بیشتر از هنگامی که شمشیر به کمر بسته‌ای دوست دارم". در جایی میکاه به او می‌گوید: "یهوه روشنایی عقل را از چشمانت بیرون کشیده و قلبت تاریک مانده" و یا "تو مثل خفاشی کوری، تو دیوانه‌ای عقل از چنگت گریخته".

از دیدگاه فروید، نهاد در جهت تحقق اهداف خود که عبارت از اجتناب از درد و کسب لذت است به وسیلهٔ فرایند-های اولیه عمل می‌کند. فرایندهای اولیه می‌کوشد تا تنش به وجود آمده را به وسیلهٔ تصوّر یک شیء یا رویاها، کاهش دهد و عسابا در این داستان با توصیفاتی از زنان زیبا، احمقانه شمردن رفتار پادشاه و آزمون در عدم لذت‌جویی از شرایط بوجود آمده، تعریف داستان فلسطین که خشم یهوه را با کیسه‌های طلا از خود دور کردند و اینکه معصومیت و پاکی شاه را بزدلانه می‌شمرد این تنش را کاهش می‌دهد. او خدا را ز دوست معرفی می‌کند و از خشم او ابایی ندارد.

«نهاد از اصل واقعیت و از موازین اخلاقی و قیود اجتماعی بی‌خبر است» (شاملو، ۱۳۸۰: ۳۲). عسابا نیز گناه را اعمال نیک و حمیده‌ای می‌داند که قانون ندارد و معتقد است کار بی قانون را کد نیست، همیشه می‌درخشد و جسارت دارد. برای گناه توجیهی غیر منطقی و غیر اخلاقی دارد. فکر و ذکر عسابا فقط این است که چطور می‌تواند در هر موقعیتی، از هر آنچه اطراف اوست، لذت ببرد. در شرایطی که همهٔ مردم شهر برای دوری از خشم یهوه (خداوند)، دعا می‌کنند و از پادشاه می‌خواهند که از تمار بگذرد، چون عامل گناه است و ونابودی اورشلیم را در پی دارد، عسابا از نابودی اورشلیم هراسی ندارد بلکه از نابودی دختران اورشلیم.

عسابا برای رسیدن به خواسته‌هایش و هماهنگ کردن اطرافیان با خود، پادشاه را با سخنانش وسوسه می‌کند و تصویری زیبا و به ظاهر معقول از گناه ارائه می‌دهد، زشتی گناه را برای شاه میکاه از بین می‌برد و دربارهٔ گناه می‌گوید:

"روح‌های خشک و نماز خوانده را مسخره و ناامید میکند، او دوست من شب سنگین‌تر و تاریک‌تر می‌شود و ما هنوز مثل سنگ‌های بیابان فقط حرکت آنها را تماشا می‌کنیم". در جایی دیگر می‌گوید: "چرا برای چیزی که در هر حال وجود دارد، خود را میرنجانی". عسبا در هنگام احساس خطر و اینکه نکند خشم یهوه شامل حالش شود می‌گوید: خداوند چشم به کیسه‌های طلا دارد و به شاه می‌گوید که اگر کمی از آن طلاها و سکه‌ها را به پای یهوه بریزیم، او راضی می‌شود و خشم او فرو می‌نشیند. در آنجا که آمنون به عسبا می‌گوید از خشم یهوه باک نداری جواب می‌دهد: "اینقدر با هیبت از قهر یهوه صحبت نکن، رحمت یهوه ارزان قیمت است".

عسبا دارای صفتی نکوهیده در شریعت یهوه، همان شیطان است که می‌خواهد شهر را به ویرانی کشاند. مانند شیطان عشق را مقدس می‌شمارد. او شاه را به پیروی از تمایلات طبیعی و غریزی خود فرامی‌خواند. شخصیتی رمانتیکی و تقوا ستیز، از قوانین متداول در اطراف خود بیزار می‌جوید، از لذت بی‌چون و چرا و بازگشت به طبیعت پیروی می‌کند. شخصیتی طبیعت‌گرا و بی‌اعتقاد به اصول اخلاقی دارد و در گمراهی میکاه شاه و تغییر اراده او نقش مهمی ایفا می‌کند. نهاد چون تنها عامل تعیین‌کننده شخصیت انسان نیست نمی‌تواند به راحتی انسان را اسیر تمایلات نفسانی کند.

تامار نیز در این داستان نقش نهاد را دارد. عاملی دیگر برای ونوسه میکاه است که همراهی دو شخصیت منفی در کنار هم می‌تواند بر تصمیم شاه، موثرتر باشد. از یک طرف تامار به تنهایی با تنازی‌ها، خودنمایی‌ها، مظلوم‌نشان دادن خود و توجیهات شیطانی خود، شاه را تسلیم هوس‌های خود می‌کند، به شاه می‌گوید: "صداقت هوس‌های ماست که نمی‌توانیم آنها را بپوشانیم". به شاه اطمینان می‌دهد که حتی اگر در بیان هم منزل داشته باشیم او را تنها نخواهد گذاشت و برای او آرامش را بشارت می‌دهد. تامار با بیدار کردن حس شهوت، قربانیان خود را به دام می‌اندازد و از طرف دیگر عسبا و تامار با هم، همراه می‌شوند تا شاه را گمراه کنند. عسبا به تامار می‌گوید: دلم می‌خواست بدانی که من مثل تمام مردها می‌توانم تا رود سیاه به دنبالیت بدم. نهاد چون تنها عامل تعیین‌کننده شخصیت انسان نیست نمی‌تواند به راحتی انسان را اسیر تمایلات نفسانی کند. عاملی که در مقابل آن می‌ایستد فرمان است. عسبا و تامار عزمشان را جزم می‌کنند برای نابودی اورشلیم. اورشلیم شهر خدا، شهری که با گناه پادشاه، در معرض نابودی است. لکه ننگ گناه شاه، بر فراز آسمان شهر، با ابرهای سیاه، نشان داده می‌شود.

۲- بررسی فرمان در داستان

فرمان در نهاد آدمی برای حفظ ارزشها شکل می‌گیرد. فرمان تمایلات ناپسند را به قسمت ناخودآگاه ذهن می‌راند و در مقابل تمایلات نهاد می‌ایستد. فرمان بازنمای ارزش‌های مرسوم و ایده‌آل‌های اجتماعی است که به وسیله نظامی از پاداش و تنبیه، تقویت می‌گردد. «فرمان بیش از همه عرضه‌کننده ایده‌آل‌هاست تا واقعیت، و نیز بر فضایل و کمالات کوشش می‌ورزد تا بر لذات» (مکتب‌های روانشناسی و نقد آن ۲۹۶). تمایل فرمان در این است که با "نهاد" و "من" مخالفت کند. اگر قرار است چیزی در مقابل افراط‌های نهاد بایستد همانا فرمان است که ضد نهاد است. این ساختار شخصیت، برای حفظ ارزش‌ها و حریم جامعه شکل می‌گیرد، (شایگان‌فر، ۱۳۸۰: ۱۰۷)، جنبه افراطی دارد و شدیداً احساس گراست و خواستار فداشدن بی‌چون و چرای شخص در راه دیگران است.

آمنون در این داستان تجسم فرمان است که از آداب و رسوم و ارزش‌های اخلاقی و مذهبی دفاع می‌کند. شغل او در این داستان آشکارا مشخص نیست ولی ظاهراً نقش یک مشاور روحانی را برای شاه دارد. شاه او را عابد زاهد می‌داند و در مصلحت‌اندیشی برای شهر از او یاری می‌طلبد. آمنون می‌خواهد که همیشه یهوه راضی باشد تا مردم در سایه رضایت او، در امنیت و آرامش زندگی کنند. او هوای شاه را دارد و نگران حال و روز اوست. آمنون نمود بی‌آلایشی و نگرانی برای مردم، است. او با نصیحت‌هایش به شاه او را از خشم خدا می‌ترساند. وجدان او را بیدار می‌کند تا به خود

باید و به فکر اورشلیم باشد. او به ارزش‌های اخلاقی پایبند است و خواستار فدا شدن خواسته پادشاه و سرکوب کردن امیال اوست به خاطر نجات دیگران.

در فرهنگ دینی ما از فرمان، تعبیر به نفس لوآمه و سرزنشگر می‌شود. آمنون نیز به شاه می‌گوید: شاید خدا می‌خواهد بنی اسرائیل را آزمایش کند، آیا در مقابل خداوند تردید کرده‌ای؟ فرمان به شدت در مقابل نهاد می‌ایستد. و زمانی دست به کار می‌شود که نهاد شروع به سفارش خواسته‌های غیر منطقی خود کند. همانطور که در ابتدای داستان آمنون حضور ندارد و بعد از اینکه نهاد بر خواسته‌هایش پافشاری می‌کند، او نیز حضور می‌یابد. آمنون به میکاه می‌گوید: "من نمی‌توانم با عسبا در زیر یک آسمان نفس بکشم او منحرف است" و یادآوری می‌کند که اگر شاه می‌خواهد به نجات برسد باید از عسبا دوری کند، با سخنان خود او را از وجود عسبا می‌ترساند و می‌گوید: "در کنار تو زبان عسبا حرکت می‌کند و تو انتظار آرامش داری؟" در هر حالی وجود عسبا را ضد آرامش و سعادت جلوه می‌دهد. این من برتر وجود، انسان را و می‌دارد که رفتار خود را طبق موازین اخلاقی و اصول حاکم بر جامعه منطبق کند. آمنون از میکاه می‌خواهد که به خاطر نجات مردم و شهر از تمایلات خود بگذرد. زیرا این باور وجود دارد که اگر پادشاه شهر، گناهی را مرتکب شود، خشم و عذاب یهوه نازل می‌شود. همانطور که در اینجا دیده می‌شود، فرمان سعی دارد اصول اخلاقی را جایگزین اصول منطقی کند.

فرمان دو جنبه یا نظام فرعی دارد: الف) وجدان، ب) خودآزمایی یا ایده‌آل (شاملو، ۱۳۸۲: ۴۱). آمنون که نقش فرمان را دارد با بیدار کردن وجدان میکاه و ایجاد حس عذاب وجدان در او، او را به گناهی که مرتکب می‌شود تنبیه می‌کند، به او هشدار می‌دهد که "آیا در مقابل خداوند تردید کرده‌ای؟ آیا پادشاه پیغام یاکین نبی را نشنیده است؟". آمنون با توصیف آسمان تاریک با ابرهای سیاه و بادهای وحشتناک، که نشان خشم خداوند است، حس ترس از گناه را در میکاه تقویت می‌کند، تا که شاید از تمایلات خود دست بکشد. به شاه می‌گوید: که "آیا ما بدون این که در فکر چاره باشیم خود را تسلیم نماییم؟ از هوسهای زود گذر به خاطر اورشلیم بگذر".

۳- بررسی من در داستان

ساختار دیگر وجود آدمی "من" است که از منطق و واقعیت‌ها پیروی می‌کند و حالت تعادل بین نهاد و فرمان برقرار می‌کند. گاه بیشتر متمایل می‌شود به سوی فرمان و گاه به سوی نهاد، البته به صورت منطقی. من عامل متعادل کننده فرمان و نهاد است و از اصل منطق و واقعیت پیروی می‌کند. من با هیچ کدام از دو عامل فرمان و نهاد تعارض ندارد، هردو را می‌پذیرد. به گفته فروید: «من همیشه طعم تازیان‌های سرزنش و اخلاقیات فرمان را چشیده و از سوی دیگر بر اثر تقاضاهای حریصانه و سیری ناپذیر نهاد به ستوه آمده است، در واقع من نماد رنج بشریت است» (تفضلی، ۱۳۶۴: ۵۴).

در این میان، من، وظیفه بسیار سختی بر عهده دارد چون میان نهاد و فرمان گیر کرده است و می‌بایست تعادلی میان این دو ایجاد کند. می‌بایست به خواسته‌های معقول و طبیعی نهاد توجه کند و آنها را برآورده کند و همچنین به ارزش‌های اخلاقی فرمان نیز توجه کند و آنها را رعایت کند. و با در نظر گرفتن امکانات و مقتضیات دنیای خارج و مصلحت‌های شخصی، خواسته‌های هردو را بدون ضرر امکان‌پذیر سازد. میکاه که نماد "من" است در بین وسوسه‌های تامار و عسبا از یک طرف و اندرزهای آمنون از طرف دیگر قرار دارد. هرگاه "من" نتواند بین نهاد و فرمان تعادل برقرار کند، اگر با تلاش بیشتر نهاد، فرمان را کنار بگذارد، فاجعه به وجود می‌آید. همانطور که اگر میکاه، به گناه دل می‌داد، به آینده اورشلیم، اندرزهای آمنون، پسرش عازار و التماس‌های مردم شهر گوش فرا نمی‌داد، مورد خشم یهوه قرار می‌گرفتند، و اورشلیم نابود می‌شد. میکاه در مقابل آمنون و عسبا موضع می‌گیرد. گاهی به طرفداری عسبا(نهاد) و گاهی به طرفداری از آمنون(فرمان) برمی‌خیزد.

از طرفی عسایا، میکاه را دوست خطاب می‌کند تا میکاه به او راحت‌تر اعتماد کند. "دوست من، شب سنگین‌تر و تاریک‌تر می‌شود و ما هنوز مثل سنگ‌های بیابان فقط حرکت آنها را تماشا میکنیم". با این کار شوق را درون او روشن می‌کند. ترس او از عذاب الهی، او را از همراهی با عسایا منع می‌کند و در جواب می‌گوید: من می‌ترسم فریبی نیست؟ و در ادامه می‌گوید: تو فاسد شده‌ای دلم می‌خواهد مرا تنها بگذاری.

در داستان می‌آید که "پادشاه اسرائیل خیلی فقیر شده بود، دیگر صدایش نافذ و شکننده نبود. اضطراب و ناامیدی روحش را می‌آزرد. این زن ناشناس او را مغلوب کرده بود". میکاه درگیر یک نبرد است، نبردی بین خوبی و بدی، شیطان و یهوه، هوس و معصومیت. اگر به طرف پاکی برود تنها می‌ماند و اگر به طرف تمایلات خود برود، نابود می‌شود. "قلب پادشاه با دل‌تنگی می‌زند، یک اندوه بزرگ روح او را فرا می‌گرفت". در آخر او پاکی را انتخاب می‌کند و اورشلیم نجات پیدا می‌یابد اما او تنهاست.

در ماجرای یکلیم و شیطان نیز همانند داستان میکاه و عسایا و آمنون، سه ساختار شخصیت دیده می‌شود. یکلیم (من)، وجدان یکلیم (فرامن) و شیطان (نهاد) است. شیطان و تمار هر دو با رفتنشان میکاه و یکلیم را تنها گذاشتند و تنهایی را برای آنها به ارمغان آوردند. میکاه سعادت‌مند شد و یکلیم رسوا. میکاه به اختیار خود از گناه فاصله گرفت ولی یکلیم نه. این داستان بازتاب دوگانگی عشق است در رستگاری و هبوط انسان است. شخصیت‌ها برای تسکین درد تنهایی به عشق پناه می‌برند اما از طرف جامعه طرد می‌شوند و گناهکار شناخته می‌شوند مگر آنکه خود داوطلبانه عشق خود را رها کنند. در هر دو داستان عنصر نهاد دوتا است. در مقابل یکلیم، شیطان و کوشی (چوپان پدر)، و در مقابل میکاه، تمار و عسایا.

ب) بررسی مکانیسم دفاعی من (میکاه)، در داستان

ساز و کاری که در روان انسان موجب مقابله با تهدیدات بیرونی می‌شود را مکانیسم دفاعی می‌گویند. به نظر فروید هر فرد برای مقابله با تمایلات نهاد و فشارهای فرامن به بعضی رفتارهای ناخودآگاه دست می‌زند که به آن مکانیسم دفاعی می‌گویند. مکانیسم‌های دفاعی نقش خودفریبی دارند (شاملو، ۱۳۸۲: ۴۰)، ناخودآگاه غیر ارادی هستند و برای کاهش اضطراب است.

در این مورد فرد سه حالت را تجربه می‌کند: حالت اول: خواستن است. در اینجا فرد تحت تاثیر نهاد قرار می‌گیرد و تمایل دارد نیازهای خود را برطرف سازد. میکاه اعتراف می‌کند در معامله با تمار که به کذب و حيله در آن واقف است، سود برده و از این گناهی که انجام داده، نه تنها ناراحت نیست بلکه شاد است. او حاضر است با تمار بماند و مردم برایش لعنت بفرستند. خود را در مقابل تمار مثل استخوان مردگان فروپاشیده می‌بیند.

حالت دوم: ترس است. در اینجا آمنون با تعریف داستان‌هایی که خشم خدا را در پی داشته، میکاه را از عاقبت اعمالش می‌ترساند و میکاه دوست دارد با او هماهنگ شود. می‌خواهد با کمک آمنون در راه درست باشد و از او کمک می‌طلبد. ترس از خشم یهوه او را از طی ادامه مسیر باز می‌دارد.

حالت سوم: اقدام کردن است. نوع اقدامات او مکانیسم دفاعی او است. او برای اینکه بین نهاد و فرامن یا خواستن خود و وجدانش حالت تعادل ایجاد کند دست به عمل می‌زند. شاه نیز با بیرون کردن تمار از شهر و دلخوش کردن به دیگر زنان شهرش، تعادل ایجاد می‌کند. از آنجایی که در این ماجرا بیشتر پیروزی از آن فرامن بود و نیاز نهاد تقریباً سرکوب شد، و جواب قانع‌کننده‌ای به آن داده نشد، میکاه احساس تنهایی میکند و غمگین است. در آخر این شعر را با خود زمزمه می‌کند: "ای محبوب من برگرد تا نسیم روز بوزد و سایه‌ها بگریزند.

انواع مکانیسم‌های دفاعی در داستان

مکانیسم‌های دفاعی انواع مختلفی دارند که برخی از آنها در این داستان مشهود است. از جمله: ۱- واپس زنی افکار ناخوش‌آیند، ۲- عذر تراشی یا منطق تراشی ۳- واکنش سازی ۴- درون فکنی.

۱- واپس زنی افکار ناخوش‌آیند

کوشش فرد برای مخفی کردن حالات درونی از جمله سکوت کردن، عوض کردن مطالب برای پنهان کردن آنها، عملی است برای اینکه افکار آزار دهنده و اضطراب آور را به ناخودآگاه خود انتقال دهد. این دفاع «فراموشی انتخابی» نامیده می‌شود (کریمی، ۱۳۸۳: ۸۱). به این صورت است که شخص رویدادهای ناخوشایند را فراموش می‌کند و خاطرات خوش را به یاد می‌آورد. آنجا که میکاه در مقابل وسوسه‌های تامار قرار می‌گیرد سکوت می‌کند "پادشاه خاموش بود گویی می‌خواست بیمی را در وجودش رام کند". این فکر که با تامار بودن گناه است او را آزار می‌داد. وسوسه‌های عسابا و تامار کارگر شده بود، میکاه در همه جا در برابر خواسته‌های شیطانی تامار سکوت می‌کند و می‌گذرد. شاه در مقابل وجدان خود تسلیم شده، این حس خوبی به او نمی‌دهد او سعی می‌کند این شکست را پنهان کند. میکاه برای تسکین غم‌های خود نفس عمیق می‌کشد و سرش را در معرض باد شبانگهی قرار می‌دهد، که با این رفتار افکار ناخوش‌آیند را از خود دور می‌کند.

۲- عذر تراشی یا منطق تراشی

وقتی انسان عمل نادرستی انجام می‌دهد برای او سخت است که قبول کند اشتباه کرده است بنابراین به دلیل تراشی می‌پردازد تا گناه خود را توجیه کند. وقتی آمون از میکاه سوال می‌کند که آیا از خشم یهوه نمیشرسی؟ شاه می‌گوید: در این مردابی که افتاده‌ام من هم مانند شما بی اختیار بودم. یا وقتی که می‌گوید از هوس‌های کوچک به خاطر اورشلیم بگذر، جواب می‌دهد: هوس‌ها هیچ وقت کوچک نیستند، کوچک ما هستیم که نمی‌توانیم از آنها بگذریم.

۳- واکنش سازی و انکار

تظاهر کردن و واکنش معکوس نشان دادن است. در حالی که اندوه به میکاه شبیخون می‌زند، به عسابا می‌گوید: امشب به من خوش گذشت. نترسید که خداوند از ما حمایت می‌کند، "آنچه را که فکر می‌کرد فراموش کرده، آرام و بی‌خبر او را فرا می‌گرفت". وقتی هم عسابا در مورد تامار با میکاه صحبت می‌کند میکاه می‌گوید: مقصودت کیست؟ به عسابا گفت: به جلال یهوه قسم امشب با زشت‌ترین کنیزانم بسر خواهم برد. این در حالی بود که اندوه دوری از تامار بر او شبیخون می‌زد.

۴- درون فکنی

در این حالت شخص موفقیت‌های دیگران را به خود نسبت می‌دهد. "من و پادشاهان قبل هر یک کارهای بزرگی انجام داده‌ایم و به همین دلیل است که یهوه هم به آنها شوکت و جلال مرحمت فرموده". علت شکوه و جلال مردم و شهر را خوبی خود می‌داند.

نتیجه

داستان یکلایا و تنهایی او داستانی است که درگیری انسان با ابعاد مختلف شخصیت را نشان می‌دهد. این داستان از نظام و ساختاری که ذهن انسان دارد پیروی می‌کند. شخصیت‌های داستان مطابق ساختارهای ذهن عمل می‌کنند و رفتارهایی را بروز می‌دهند که مطابق هویت خودشان است. از نظر فروید، نهاد، من و فرامن سه ساختار شخصیت

هستند که مدرسی این سه ساختار را به خوبی در اثر خود نشان می‌دهد. تکلیف نهاد و فرامن مشخص است، نهاد، در پی برآورده کردن بی‌چون و چرای خواسته‌هاست و فرامن به دنبال فضایل اخلاقی و سرکوب کردن نهاد است. در این میان عکس‌العمل (من)، بسته به این‌که به کدام بعد وجودی خود بیشتر توجه دارد، نتیجه و عاقبت امر را نشان می‌دهد. من، در این داستان بیشتر تمایل به نهاد دارد ولی در آخر تحت تأثیر خواسته‌ها و سرزنش‌های فرامن قرار می‌گیرد و مسیر را تغییر می‌دهد. نیازهای نهاد بی‌پاسخ می‌ماند و همچنان می‌کاهد احساس بد تنهایی را دارد.

منابع

- ۱- شاملو، سعید. (۱۳۸۲). *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت*. تهران: رشد.
- ۲- کریمی، یوسف. (۱۳۸۳). *روانشناسی شخصیت*. قم: دانشگاه پیام‌نور.
- ۳- شایگان‌فر، حمیدرضا. (۱۳۸۰). *نقد ادبی*. تهران: داستان.
- ۴- تفضلی، احمد. (۱۳۶۴). *ترجمه مینوی خرد*. تهران: توس.
- ۵- زرشناس، شهریار. (۱۳۸۷). *روانشناسی مدرن و حقیقت فراموش شده انسان*. تهران: کتاب صبح.
- ۶- مدرسی، تقی. (۱۳۵۱). *یکلیا و تنهایی او*. تهران: نیل.